

مقایسه مفهوم و کارکرد نظم عمومی در نظام حقوق بین الملل

با نظام‌های حقوقی ملی

مهدی حدادی*

استادیار دانشکده حقوق پردیس قم، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۲/۲۵)

چکیده

در هر جامعه‌ای ارزش‌ها و مصالح عالی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. نظام‌های حقوقی ملی در قالب مفهوم نظم عمومی از این ارزش‌ها و مصالح عالی در برابر منافع و آزادی‌های فردی حمایت به عمل می‌آورند. در این نظام‌ها کارکرد نظم عمومی محدود ساختن آزادی قراردادی افراد و جلوگیری از اجرای قانون و احکام خارجی است. جامعه بین‌المللی، اگرچه هنوز کاملاً توسعه نیافته است و از هویتی مستقل همچون جوامع ملی برخوردار نیست، دارای ارزش‌ها و مصالح عالی خاص خود می‌باشد. نظام حقوق بین‌الملل نیز به رغم توافقی بودنش می‌تواند به استناد نظم عمومی بین‌المللی آزادی فردی دولت‌ها را محدود سازد. هرچند این نظام به دلیل عدم تکامل و ماهیت متفاوت با نظام‌های حقوقی ملی قادر به جذب تمام مفاهیم و اصول نظام‌های حقوقی ملی نیست.

واژگان کلیدی:

نظم عمومی ملی، نظم عمومی بین‌المللی، جامعه ملی، جامعه بین‌المللی، آزادی قراردادی.

Email: mhaddady@ut.ac.ir

* تلفن نویسنده: ۰۲۵۱ ۶۱۶۶۲۴۶

مقاله بر گرفته از طرح تحقیقاتی تحت عنوان "نظم عمومی بین‌المللی در نظام حقوق بین‌الملل" به شماره پرونده ۲۲۰۲۰۱۵/۱/۰۲ می‌باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی پردیس قم دانشگاه تهران انجام شده است.

مقدمه

از زمانی که بشر زندگی جمعی خود را آغاز نمود، گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفتند: خانواده، قوم، قبیله، ... کشور. از این میان تشکیل کشور مهم‌ترین رویداد زندگی بشر محسوب می‌شود. از دیدگاه جامعه‌شناسی این جایگزین ساختن قدرت جامعه به جای قدرت فرد، گامی قاطع به سوی تمدن محسوب می‌شود. تمرکزی که بدون تردید پیشرفت تاریخی مهمی محسوب می‌شود.

در فرایند شکل‌گیری این تشکل اجتماعی، ارزش‌ها و مصالح عالی نمود پیدا کردند که دارای ریشه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده و جوامع به هیچ عنوان حاضر به چشم پوشی از آن نیستند. امروزه این ارزش‌ها و مصالح که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت می‌باشند، در قالب مفهوم نظم عمومی در نظام‌های حقوقی ملی مورد حمایت واقع می‌شوند. بدین ترتیب اولویت منافع عمومی در برابر منافع افراد یکی از شاخصه‌های مهم جامعه محسوب می‌شود. در نظام‌های حقوقی ملی مفهوم نظم عمومی در حوزه حقوق خصوصی جایی که آزادی قراردادی به عنوان یک اصل مطرح می‌شود و در حقوق بین‌الملل خصوصی که امکان اجرای قانون خارجی مطرح است مورد توجه قرار می‌گیرد. اگرچه در مواردی نیز اعمال مغایر نظم عمومی جامعه مستوجب مجازات می‌گردد. لذا نظم عمومی به عنوان جلوه گاه منافع جامعه منافع فردی و خصوصی افراد را کنار می‌نهد.

همبستگی در قالب شباهت‌ها و نیازها که عامل اصلی تشکیل چنین اجتماعاتی بوده است، به قلمرو جغرافیایی مشخص محدود نشد، لذا فرایند زندگی اجتماعی، بشر را به بسوی اجتماعی گسترده‌تر، یعنی جامعه بین‌المللی سوق داده است. اجتماع دولت‌ها بر مبنای ارزش‌ها و منافع مشترک پایه‌گذار جامعه بین‌المللی است. هرچند عده‌ای معتقدند این اجتماع چیزی کاملاً متفاوت از وحدت اخلاقی و معنوی و هویت مستقل حاکی از یک جامعه بین‌المللی است. در واقع آنچه یک جامعه بین‌المللی نیاز دارد هویت‌پذیری مستقل از دولت‌ها است همانند یک جامعه سیاسی.

از آنجا که هر نظام حقوقی در کل حافظ منافع، مصالح و ارزش‌های جامعه خود می‌باشد و با نظم بخشیدن به اعمال و رفتار تابعان و محدود ساختن آزادی اراده افراد مانع سقوط و از هم پاشیدگی بنیان‌های اجتماعی می‌شود، این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا در جامعه بین‌المللی به عنوان اجتماع کشورها می‌توان شاهد نظم عمومی بین‌المللی مشتمل بر ارزش‌ها و مصالح عالی

مشترک بین کشورها بود؟ آیا ساختار جامعه بین‌المللی که بر عدم تمرکز و اصل حاکمیت کشورها بنیان‌گذاری شده است، تاب پذیرش مفهوم نظم عمومی و قواعد نظم عمومی را دارد؟ آیا نظم عمومی بین‌المللی از همان کارکردهای نظم عمومی ملی برخوردار است؟ در این مقاله قصد داریم تا ضمن مقایسه مفهوم نظم عمومی و کارکرد آن در هر دو نظام به پرسش‌های فوق پاسخ دهیم.

نظم عمومی در نظام‌های حقوقی ملی

در نظام‌های حقوقی ملی آزادی قراردادی به عنوان یک اصل مورد احترام است. شکی نیست که خرد عمومی در باب قراردادها اصل آزادی انسان در انعقاد قرارداد را پذیرفته است و آن را قرین عدالت می‌داند. ماده ۱۰ قانون مدنی ریشه و منشأ این اصل را همان اصالت فرد و حاکمیت اراده فرد می‌داند (الفت، ۱۳۸۴، ص ۸۰). البته پذیرش اصل آزادی قراردادی به معنای نفی حاکمیت قانون نیست، بلکه به این معنا است که قانون‌گذار به جهت نتایج عملی، احترام به تراضی افراد را پذیرفته است تا آزادی قراردادی به عنوان یک اصل تلقی شود.

اگرچه آزادی اراده در هر نظام حقوقی داخلی اصلی بنیادین است، اما در برخی موارد تحت الشعاع محدودیت‌های نظم عمومی قرار گرفته و به اقتضای ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مفهوم خود را از دست می‌دهد.

مفهوم نظم عمومی

مفهوم نظم عمومی از جمله مفاهیمی است که تعریف آن به لحاظ منطقی دارای اوصاف سهل و ممتنع است. دشواری تعریف این مفهوم سبب شده تا در نوشته‌های مربوط به نظم عمومی مطالب بسیاری به تعاریف و نظریات مختلف راجع به آن اختصاص یابد. اختلاف نظر حقوق‌دانان، فقدان رایه تعریف از نظم عمومی در اکثر قوانین کشورها و مهم‌تر این که ارتباط نظم عمومی با اخلاق، سیاست، اقتصاد و مبانی تمدن حاکم بر یک جامعه که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت هستند باعث گردیده که مفهوم نظم عمومی از ابهام برخوردار بوده و تعریف آن دشوار به نظر برسد (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۹۱).

در برخی از آثار نظم عمومی را مترادف با قواعد امری می‌دانند که افراد نمی‌توانند به وسیله قراردادهای خصوصی آن قواعد را نقض کنند و مخالف با نظم عمومی را چیزی جز نقض مقررات امری نمی‌دانند (الماسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹؛ ابدالی، ۱۳۸۳، ص ۳). در واقع از این دیدگاه،

نظم عمومی در حقوق داخلی معنای وسیعی دارد و شامل قواعد و سازمان‌هایی است که غرض از وضع و ایجاد آن حفظ منافع عمومی و تأمین حسن جریان امور عمومی است که از آن به قواعد امری تعبیر می‌شود. این نوع قواعد هم در حوزه حقوق عمومی و هم حقوق خصوصی یافت می‌شوند. البته اینان برای نظم عمومی در حقوق بین‌الملل خصوصی معنای محدودتری قایل می‌شوند. چرا که اگر در این حوزه هم نظم عمومی را شامل قواعد امری بدانیم امکان اجرای قوانین خارجی مربوط به وضعیت و اهلیت و ارث... وجود نخواهد داشت و حقوق بین‌الملل خصوصی فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد. در واقع از دیدگاه این افراد منظور از نظم عمومی در حوزه حقوق بین‌الملل خصوصی مجموعه سازمان‌ها و قواعدی است که آن چنان به اصول تمدن و نظام حقوقی یک کشور بستگی دارد که دادگاه‌های آن کشور ناچارند اجرای آنها را بر اجرای قانون خارجی مقدم بشمارند، اگرچه قانون مزبور مطابق قواعد حل تعارض صلاحیت دار باشد (الماسی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۱).

به نظر می‌رسد، تمام تعاریف ارایه شده در یک چیز وحدت نظر دارند و آن ارتباط نظم عمومی با منافع و مصالح عالی و بنیادی جامعه است. نباید تصور کرد که نظم عمومی دارای مفاهیم و مبانی گوناگون است. زیرا در تمام مواردی که به نظم عمومی استناد می‌شود، مقصود این است که چون اجرای قاعده‌ای با مصالح عالی دولت و منافع جامعه ملازمه دارد بر قراردادهای حکومت می‌کند. منتهی مصالحی که ممکن است قانونی را به صورت امری در آورد و از حکومت اراده اشخاص بکاهد با مصالحی که در تعارض قوانین مانع اجرای قانون خارجی می‌شود، یکسان نیست. لذا می‌توان گفت نظم عمومی در همه جا یک مفهوم است که درجه‌های گوناگون دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱).

از آنجا که قانون‌گذاران نیز ترجیح داده‌اند این اصطلاح را تعریف نکرده و مساله را به قاضی واگذارند (مانند ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران)، می‌توان گفت قاضی در تشخیص مصادیق نظم عمومی دولت متبوع خود نقش کلیدی دارد. هرچند باید بپذیریم که دادرس در این باره به جای تفسیر شخصی و سلیقه‌ای باید به اندیشه حاکم بر جامعه و مصالح کشور خود مراجعه کند (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۹۲).

نسبی بودن نظم عمومی

در قسمت قبل مشخص شد که ارزش‌ها و مصالح عالی هر جامعه و حفظ آن موجب پدیدار شدن مفهوم نظم عمومی شده است. از آن جا که هر جامعه‌ای دارای مصالح، ارزش‌ها و منافع

عالی خاص خود می‌باشد، از این رو، ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی که مصالح و منافع هر جامعه بر آن مبتنی است نیز از جامعه‌ای به جامعه دیگر متغیر می‌باشد. بدیهی است که مصالح و منافع جامعه نیز امری ثابت نیست و دایم در حال تغییر و تحول است. لذا شرایط زمان و مکان، میزان رشد و توسعه یک نظام حقوقی و سطح ترقی و تکامل باورهای اجتماعی در شکل‌گیری و محدوده نظم عمومی یک نظام حقوقی ملی موثر است (ارکلس ویلی، ۲۰۰۸، ص ۲۴).

کارکرد نظم عمومی در حقوق موضوعه داخلی

در تعیین قواعد نظم عمومی، هرکشور در چارچوب مصالح و منافع جامعه خود اقدام می‌کند. کشورها در این خصوص از آزادی عمل بر خوردارند. این حق کشورها از سوی مراجع بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شده است. دیوان دادگستری اروپا در قضیه‌ای با بیان این که نظم عمومی مفهومی سرزمینی دارد، اعلام می‌دارد که کشورهای عضو جامعه اروپا مسئولیت منحصر به فرد را در تعریف نظم عمومی خود، دارند. بر این اساس دیوان تصدیق می‌کند که کشورهای عضو می‌توانند مفهوم نظم عمومی خود را نیز تغییر دهند.^۱ در پاره‌ای از کشورها نظم عمومی ممکن است که دارای منابع غیر مدون همچون اخلاق حسنه، عرف و عادت نیز باشد که معمولاً توسط دادرسان شناسایی و اعمال می‌شوند.

از آنجا که قوانین مربوط به نظم عمومی اصل آزادی اراده و آزادی قراردادی را محدود می‌سازند، در قلمرو حقوق خصوصی اعتبار دارند. بنابراین اگرچه بالاترین محل تجلی نظم عمومی حقوق عمومی و به ویژه حقوق کیفری است، اما با توجه به این که در قلمرو حقوق عمومی اصل آزادی قراردادی جایگاهی ندارد و در حقوق خصوصی است که آزادی قراردادی مطرح می‌شود، بیش‌ترین مباحث نظم عمومی در حقوق داخلی در این حوزه جریان دارد. محدودیت آزادی قراردادی هم ضرورتی اجتماعی و سیاسی است، زیرا حافظ منافع اساسی و بنیان‌های لازم هر اجتماع است و هم ضرورتی منطقی زیرا مانع از آن می‌شود که اشخاص به میل خود در نظام حقوقی اخلال کنند (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۵).

بنابراین کارکرد نظم عمومی در حقوق داخلی آن است که قرار دادهای خصوصی مغایر با آن را باطل می‌کند و در حوزه حقوق بین‌الملل خصوصی مانع اجرای قانون خارجی یا احکام

1. Orakhelashvili.

2. Case41/74, Yvonne van Duyn v.Home Office[1974] ECR, 01337 at 01351.

صادره از دادگاه‌های خارجی می‌شود (لافورس، ۱۳۷۹، ص ۵۳). دادگاه‌ها نیز مسؤول نظارت بر اجرای قواعد امری و نظم عمومی هستند.

نظم عمومی در نظام حقوق بین‌الملل

اصولاً هیچ دادگاه ملی نظم عمومی نظام‌های حقوقی خارجی را اعمال نمی‌کند، بلکه فقط نظم عمومی نظام حقوقی کشور متبوع خود را به اجرا می‌گذارد. با توجه به این مسأله و نیز این موضوع که نظم‌های عمومی ملی هیچ ارزش قاعده‌ای ذاتی در حقوق بین‌الملل ندارند، تنها نظم عمومی که محاکم بین‌المللی در اجرای حقوق بین‌الملل می‌توانند به آن استناد کنند، نظم عمومی بین‌المللی است.

سؤالی که مطرح می‌شود آن است که آیا یک نظم عمومی بین‌المللی مناسب وجود دارد که محاکم بین‌المللی آن را اعمال نمایند. نظم عمومی که کارکردی شبیه نظم‌های عمومی ملی در نظام‌های حقوقی ملی داشته باشد، از منافع و مصالح جامعه بین‌المللی حمایت کند و اعتبار قواعد متعارض، اعمال و قراردادهای تحت تأثیر قرار دهد؟

به عبارت دیگر، در جامعه بین‌المللی که از سال ۱۶۴۸ پس از صلح وستفالی اجتماعی دولت محور است، آیا می‌توان صحبت از نظم عمومی بین‌المللی کرد؟ آیا قواعد، سازوکارها و ساختارهای لازم در ارتباط با نظم عمومی بین‌المللی در چنین جامعه‌ای وجود دارد؟

مفهوم نظم عمومی بین‌المللی

در نوشته‌های حقوق‌دانان بین‌المللی که به مسأله نظم عمومی بین‌المللی پرداخته‌اند، کم‌تر تعریف روشنی از این نهاد به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که از دید اینان نظم عمومی بین‌المللی چندان بدیهی است که نیاز به ارایه تعریف ندارد. مشاهده می‌شود که حقوق‌دانان بین‌المللی نیز مفهوم نظم عمومی بین‌المللی یا نظم عمومی جامعه بین‌المللی را شامل آن دسته از اصول و قواعد بین‌المللی می‌دانند که اساس نظام حقوق بین‌الملل محسوب شده و دارای موقعیت حقوقی برتر از سایر بخش‌های حقوق بین‌الملل هستند. از دید ایشان قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام، هسته مرکزی نظم عمومی بین‌المللی را تشکیل می‌دهند (جینیک، ۱۹۸۵، ص ۳۱۵).

اما همان گونه که در قسمت قبل مشخص گردید، قواعد آمره سازوکار و تجلی نظم عمومی

هستند. آنچه به عنوان نظم عمومی بین‌المللی می‌توان نامید ارزش‌ها، منافع و مصالح عالی بین‌المللی است که با ظهور جامعه بین‌المللی به تدریج توسعه یافته‌اند. همان گونه که طرفداران نظریه جامعه بین‌المللی بیان می‌دارند «جامعه بین‌المللی جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها است که با آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند و در روابط با یکدیگر خود را ملزم به مجموعه مشترک از قواعد می‌کنند و در کارکرد نهادهای مشترک نیز سهیم می‌شوند» (بیلیس، ۱۳۸۳، ص ۹۵). از این منظر جدا کردن مسایل اخلاقی - هنجاری از روابط بین‌الملل (آنچنان که اثبات‌گرایان و علم‌گرایان معتقد بودند) امکان‌پذیر نیست، زیرا سرشت روابط بین‌الملل چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد (دان،^۱ ۱۹۹۸، ص ۹).

بنابراین جامعه بین‌المللی به یک مجموعه ارزش‌های مشترک پایه نیازمند است. آیا بشریت و ارزش‌های والای انسانی نمی‌تواند محور اساسی ارزش‌های جامعه بین‌المللی تلقی شود؟ اگرچه در جامعه بین‌المللی وضع مقررات بین‌المللی و اداره امور جامعه همچنان در اختیار دولت‌ها است، لیکن جامعه بشری و ارزش‌های انسانی می‌تواند در حد مبنای فراحقوقی جامعه بین‌المللی دولت‌ها را وادار سازد که در جهت تحقق منافع انسان و بشریت گام بردارد. بدین خاطر است که از دهه شصت قرن بیستم میلادی حقوق بین‌الملل بر خلاف دوران گذشته حقوق شکلی نیست که فقط بر اصل وفای به عهد استوار باشد. از آن زمان تا به حال محتوای قواعد حقوق بین‌الملل که حاکی از مفاهیم جدیدی از روابط بین‌الملل است صورت حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده و نه تنها از نظر کمی، بلکه از نظر کیفی نیز رشد و توسعه یافته است (فلسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۰).

از سوی دیگر، دگرگونی جامعه بین‌المللی از یک گروه بدون انسجام و پراکنده دولت‌های دارای حاکمیت مستقل به یک جامعه بین‌المللی که در آن نیاز فزاینده و شدید دولت‌ها به حجم رو به تزایدی از تعاملات کاملاً محسوس است، نشان می‌دهد که دولت‌ها در سیر تکامل اجتماعی خود به جای جنگ و ستیز تمایل روزافزون به نظم و ثبات و آرامش نهادین بین‌المللی پیدا می‌کنند. در چنین جامعه‌ای دولت‌ها به خاطر وابستگی‌های مادی و معنوی مشترک، خود را اعضای یک جامعه بین‌المللی و دارای منافع عالی مشترک محسوب می‌کنند (سیف زاده، ۱۳۷۰، ص ۲۷۶)، به طوری که می‌توان بر این باور بود که در پرتو تحولات جامعه بین‌المللی بین منافع

1. Dunne.

ملی و بین‌المللی نوعی همسویی تعدیل شده وجود دارد. هم اکنون این توسعه و تحول به نقطه‌ای رسیده است که وقفه در این تعامل به طور مستقیم و به نحو نامناسبی نه تنها دولت‌هایی را که ذی نفع هستند، بلکه تعداد زیادی از سایر دولت‌ها را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. این تأثیر و تأثر متقابل و اجتناب ناپذیر منافع یک ویژگی مشترک است، آن‌گونه که از منافع همانند متمایز می‌گردد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳).

ارزش‌ها و منافع و مصالح مشترک در جامعه بین‌المللی همانند ارزش‌ها و مصالح و منافع ملی دامنه بس گسترده دارد. با این حال از میان این ارزش‌ها و منافع مشترک برخی از اهمیت و جایگاه برتری برخوردار هستند. جامعه بین‌المللی در کل آنها را نظم عمومی بین‌المللی می‌داند که دولت‌ها در هر شرایطی باید به آن احترام گذاشته و از نقض و تغییر قواعدی که از این ارزش‌ها و منافع عالی حمایت می‌کنند، خوداری نمایند. بنابراین نظم عمومی حاوی ارزش‌ها و منافع عالی مشترک است و یک منبع ماهوی حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، در عالم حقوق موضوعه تجلی نظم عمومی بین‌المللی را در قواعد آمره و "تعهدات در قبال همگان"^۱ ناشی از آن می‌بینیم.

ظهور قواعد نظم عمومی بین‌المللی

تا آنجا که قواعد بین‌المللی، ارزش حقوقی و آثارشان نهایتاً بر اراده و پذیرش فقط دولت‌ها استوار باشد، به هیچ وجه این قواعد از یکدیگر متفاوت نیستند و از نظر پرفسور دوپویی این یک پدیده سه بعدی عدم تفاوت است یا به طور دقیق‌تر تساوی: تساوی میان خود قواعد حقوقی، تساوی قواعد برای صادرکنندگان این قواعد و تساوی میان منابع حقوق بین‌الملل (دوپویی^۲، ۱۹۹۵، صص ۱۴ و ۱۵). دلیل اساسی این مسأله این است که قواعد حقوق بین‌الملل، البته در درجات متفاوت، از بیان اراده دولت‌های حاکم ناشی می‌شوند. این اراده‌گرایی^۳ مطمئناً یکی از خصوصیات اساسی حقوق بین‌الملل کلاسیک است. مفهوم اراده‌گرایی در رأی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس ۱۹۲۷ متجلی است. اراده‌گرایی به ویژه در دوره‌ای که دولت‌ها به عنوان تنها تابعان حقوق بین‌الملل شناخته می‌شدند رواج داشته است. اما امروزه این مسأله (اراده‌گرایی) با توجه به آثار رو به رشد جنبه‌های جمعی و نهادی شدن

1. Obligations Erga Omnes.

2. Dupuy.

3. Voluntarism.

زندگی بین المللی در حقوق بین الملل معاصر تداوم ندارد. کارکردهای حقوق بین الملل تأمین همزیستی و همکاری بین دولت هاست. نیاز دولت ها به همکاری در تعداد قابل توجهی از زمینه ها، جایی که وابستگی هایشان به آشکاری حاکمیت شان است، ضروری می شود. لذا اگر پیشرفت هایی امروزه در حقوق بین الملل وجود دارد، بدون تردید به واسطه درک وسیع از وابستگی متقابل دولت ها و وجود ارزش ها و منافع مشترک در جامعه بین المللی است. در توازن بین همزیستی و همکاری کفه ترازو به نفع همکاری در حال تغییر است.

به عبارت دیگر، «نکته کلیدی آن است که جامعه بین المللی به عنوان یک مجموعه واحد درک می شود و در نتیجه یک رهیافت چندجانبه برای حقوق بین الملل مورد نیاز است. از این رهیافت، مفهوم جامعه بین المللی درکل (به جای مجموعه ای از دولت های فردی) سر بر می آورد، که هر چند به طور غیردقیق، ایده یک نوع از همبستگی و وحدت عمیق جامعه بین المللی را به یاد می آورد که موقعیت های خاص دولت ها را پشت سر می گذارد.» (کاریلو سالسیدو^۱، ۱۹۹۷، ص ۵۸۸).

این تأیید تدریجی مفهوم جامعه بین المللی در رویه و دکترین معاصر به همراه اقدام طولانی صورت گرفته توسط سازمان های بین المللی بر روی ساختار نظام حقوقی بین المللی، از بین رفتن غیر قابل انکار زمینه نسبی گرایی را با ظهور مفاهیم قواعد آمره و "تعهدات در قبال همگان" در حقوق بین الملل معاصر توضیح می دهد. این سه مفهوم از تحول ایدئولوژیکی جامعه بین المللی از ظهور وابستگی حکایت دارد که در حال تغییر دادن ماهیت حقوق بین الملل است. زندگی بین المللی زیر سلطه روابط بین الدولی است اما توسل به مفهوم جامعه بین المللی به طور روزافزون متداول است، به دلیل سر تعظیم فرو آوردن حاکمیت های فردی به خیر مشترکی که آنها طلب می کنند. این جنبه ایدئولوژیکی در حال حاضر تقویت شده است و جذب ارزش هایی که آن در بردارد در حقوق بین الملل معاصر سرعت گرفته است. با توجه به نفوذ عوامل مختلف به همراه آگاهی در حال رشد از وابستگی متقابل، وجود یک جامعه بین المللی که پیرامون یک تعداد از ارزش ها و منافع مشترک نسبت به تمام اعضایش شکل گرفته باشد به نظر یک حقیقت غیر قابل انکار می آید.

برای شناخت بهتر موضوع به تفکیک ابتدا موضوع قواعد آمره را بررسی می نمایم و سپس

1. Carrillo Salcedo.

به رابطه قواعد آمره با "تعهدات در قبال همگان" خواهیم پرداخت.

قواعد آمره حقوق بین الملل عام

مفهوم جامعه بین المللی نه تنها سرمنشأ تحول در ماهیت حقوق بین الملل، بلکه پذیرش قواعد نظم عمومی بین المللی (قواعد آمره حقوق بین الملل عام) است. ظهور مفهوم قواعد آمره در حقوق بین الملل نتیجه مستقیم توسعه اجتماعی و تاریخی جامعه بین المللی است که تأثیر عمیق بر توسعه حقوق بین الملل داشته است. ازدیاد روابط میان دولت‌ها در حقیقت وضعیتی را ایجاد کرده است که همزیستی بدون نوعی از نظم عمومی بین المللی و در واقع بدون قواعد خاص مشخص که اطاعت محض را می‌طلبد، غیرممکن می‌شود. وجود قاعده آمره در جهت حمایت از ارزش‌ها و منافع است که برای کل جامعه بین المللی اهمیتی بنیادین دارند.

پیشینه تاریخی

می‌دانیم که در زمان تهیه کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات یک قضیه نیز در خصوص قاعده آمره مطرح نبوده است. اگر چه در بعضی از قضایا، قضات دیوان دائمی دادگستری بین المللی و دیوان بین المللی دادگستری سازمان ملل متحد به قاعده آمره اشاره داشته‌اند.^۱ این اظهارات در نظرات جداگانه و مخالف ابراز شده و نمی‌تواند رویه حقوق بین الملل محسوب شود.

در حالی که در تئوری حقوق بین الملل اصطلاح قاعده آمره مربوط به دهه ۱۹۳۰ است، ایده قواعد مطلقاً اجباری حقوق به عنوان معیار اعتبار معاهدات بین المللی برای قرن‌ها در حقوق بین المللی وجود داشته است. لذا بنیانگذاران حقوق بین الملل، ویتوریا، سوارز، جنتلی، گروسیوس بر خصوصیت امری قواعد حقوق طبیعی تأکید کرده‌اند و آن را برتر از حقوق موضوعه قرار می‌دادند. و اتل تأکید می‌کرد حقوق طبیعی یا آنچه حقوق ضروری ملت‌ها نامیده می‌شد غیرقابل تزلزل بوده و تعهدات ناشی از آن لازم الاجرا و غیرقابل اجتناب است و ملت‌ها نمی‌توانند از طریق موافقت‌نامه‌هایشان آن را تغییر دهند و نمی‌توانند خودشان را از این تعهدات خواه از طریق اعمال یک جانبه یا رضایت متقابل رها نمایند (الکسیدزی^۲، ۱۹۸۱، ص ۲۲۹).

پوزیتیویست‌های قرن ۱۹ و ۲۰ به استثنای پاره‌ای از افراطی‌های آنها (تریپل و یلینگ) آزادی

1. Padilla Nervo-1969, Tanaka-1969, 1966, Schucking-1934, Ammouno -1970

2. Alexidze.

کامل اراده دولت‌های ایجاد کننده یک معاهده را نپذیرفتند و خصوصیت امری بودن را متعلق به اصول اساسی حقوق بین‌الملل که به نحو جهانی توسط دولت‌های متمدن شناخته شده بود و یا سایر قواعد به نحو حیاتی مهم، حتی قواعد صرفاً اخلاقی می‌دانستند. اما در آن زمان هیچ کس به تفصیل به این نهاد نمی‌پرداخت و این مقررات در قیاس با مفهوم نظم عمومی موجود در حقوق داخلی مطرح می‌شدند.

همان اصول مسلمی که در دهه‌های نخست مطرح بود، پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ نیز در حال پیدایش بود. گفته می‌شود که در آن دوران پاره‌ای تلاش‌ها برای مطرح کردن قواعد آمره در حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. هر چند تا دهه ۱۹۶۰ این موضوع خارج از جریان اصلی دکترین غربی حقوق بین‌الملل قرار داشت. حقوق‌دانان بین‌المللی شوروی نیز در آن دوران بر باطل بودن هرگونه معاهده‌ای که در تعارض با چنین اصول حقوق بین‌الملل همچون تساوی حاکمیت دولت‌ها باشد، تأکید می‌کردند. دکترین شوروی، اگر چه بدون اشاره به اصطلاح قاعده آمره به طور مداوم مشروعیت معاهداتی را که در تعارض با اصول اساسی حقوق بین‌الملل باشد، رد می‌نمود (الکسیدزی، ۱۹۸۱، ص ۲۲۹). البته جنبش قوی در زمینه قواعد آمره در نظام حقوق بین‌الملل معاصر به وسیله کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در طرح پیش نویس مواد حقوق معاهدات در سال ۱۹۵۳ آغاز شد و در نهایت در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ مورد پذیرش دولت‌ها قرار گرفت.

بنابراین دکترین و نیز رویه و عملکرد دولت‌ها وجود قاعده آمره بین‌المللی که آزادی دولت‌ها را در جهت حمایت از منافع جامعه بین‌المللی در کل محدود می‌کند، تأیید می‌کند. لذا نمی‌توانیم بپذیریم که کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ اقدام به تدوین این نهاد نکرده است. فقدان قضایایی که به قواعد آمره مربوط باشد نیز نمی‌تواند دلیلی بر فقدان خود نهاد باشد.

منشأ قدرت الزام‌آور قواعد آمره

وجود قاعده آمره در جهت حمایت از ارزش‌ها و منافع است که برای کل جامعه بین‌المللی اهمیت بنیادین دارند. از آن جا که هنجارهای قطعی و عدول ناپذیر نفع جامعه را در مقابل منافع فردی دولت تضمین می‌نمایند از اعتباری مطلق برخوردار هستند. این امر در تقابل با اعتبار قواعد عادی یا غیرآمره حقوق بین‌الملل قرار دارد. به لحاظ همان نفع عمومی، هنجارهای قطعی ویژگی نابخدش‌ناپذیر دارند. منطق آن هنجارها بی‌اعتبار ساختن یا تفوق بر اعمال ناسازگار در راستای تضمین اولویت ارزش‌ها و منافع اساسی جامعه و ممانعت از

اضمحلال روابط حقوقی ضامن منافع جامعه بین‌المللی است (ارکلش ویلی، ۱۳۸۴، ص ۶۱). پرفسور رونالد دورکین نیز منشأ تعهدات و قواعد مهم را در جامعه می‌داند، به گفته وی «یک جامعه واقعی از یک اجتماع محض، یا حتی از یک سیستم قواعد ابتدایی تعهد متمایز است. یک جامعه واقعی و اصولی جامعه‌ای است که اعضای آن قبول دارند که تحت حاکمیت اصول عام هستند و نه فقط تحت حاکمیت قواعدی که در توافق و یا مصالحه‌های سیاسی گنجانده شده‌اند. بنابراین هر عضو قبول دارد که سایرین دارای حقوقی هستند و او تکالیفی دارد که از آن مجموعه (اصول) ناشی می‌شوند. هم‌چنین این حقوق و تعهدات منوط به پذیرش واقعی آن مجموعه از سوی او نیستند، بلکه این تعهدات از این واقعیت تاریخی ناشی می‌شوند که جامعه او آن مجموعه را اختیار کرده است و نه از این فرض که اگر انتخاب کاملاً با او بود، او آن مجموعه را انتخاب می‌کرد.» (دورکین^۱، ۱۹۸۶، ص ۲۲۱).

از این گفته چنین استنباط می‌شود که منشأ قدرت الزام‌آور قواعد آمره نه در اراده و رضایت اعضا (دولت‌ها) که در اتحاد آن از سوی جامعه است. به عبارت دیگر، تعهداتی وجود دارند که دولت‌ها آنها را لوازم ضروری عضویت می‌دانند و یک جنبه تفکیک ناپذیر پیوستن به جامعه بین‌الملل محسوب می‌شوند.

قلمرو موضوعی قواعد آمره

در این مسأله تردیدی وجود ندارد که حقوق بین‌الملل نیز همانند سایر نظام‌های حقوقی نمی‌تواند بدون قواعد آمره مفهومی داشته باشد. به عبارت دیگر، قواعد آمره اساس و پایه حقوق بین‌الملل معاصر و مایه حیات آن است (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۹). چرا که هر نظام حقوقی به حداقل قواعد آمره نیاز دارد. با این همه این سؤال مطرح می‌شود که آیا حقوق بین‌الملل همانند حقوق داخلی تا آن حد تکامل یافته است که بتواند قاعده آمره‌ای در دامان خود پرورش دهد؟ مسأله بسیار مهم است، زیرا در جامعه بین‌المللی نامتمرکز کنونی قاعده آمره وقتی محتوای موضوعی نداشته باشد، قالبی است که هر مضمونی را در خود جای می‌دهد.

در جوامع داخلی قواعد آمره به دقت معین شده‌اند. در این جوامع قواعد و مقرراتی وجود دارد که اساساً حافظ ارزش‌ها و مصالح و منافع ملی و اجتماعی است. این ارزش‌ها و مصالح و منافع که به تناسب اوضاع و احوال خاص اقلیمی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی در هر جامعه

1. Dworkin

مقامی والا دارد محتوای قواعد آمره‌ای را تشکیل داده‌اند که تخطی از آنها جایز نیست. از این رو افراد نمی‌توانند با قراردادهای خصوصی خود از حدود این قواعد خارج شوند.

ارزش‌ها، مصالح و منافع عالی بین‌المللی همانند مصالح و منافع ملی دامنه‌ای بس گسترده دارد. از سوی دیگر با فقدان نهاد قانون‌گذاری در نظام حقوق بین‌الملل، قواعد آمره به عنوان قواعد نظم عمومی بین‌المللی به آسانی قابل تشخیص نیستند. با این حال، در جامعه بین‌المللی ارزش‌ها و مصالح عالی به عنوان نظم عمومی بین‌المللی وجود دارد. صرف نظر از ارزش‌ها و مصالح عمومی که با توجه به ساختار و ماهیت حقوق بین‌الملل می‌توان آنها را تشخیص داد، مانند صلح و امنیت، استقلال دولت‌ها، حق تعیین سرنوشت، عدم مداخله در امور داخلی، ارزش‌های دیگری نیز وجود دارند که به سبب تحولات روزافزون نظام بین‌المللی مطرح شده‌اند. تغییر و تحولات در عرصه روابط و حقوق بین‌الملل مدیون تغییر نگرش نسبت به انسان و توجه ذاتی و جوهری به اوست. تا جایی که می‌توان ادعا نمود که بزرگ‌ترین اجماع جهانی در آستانه قرن بیست و یکم اعتقاد راسخ نسبت به حمایت از حقوق بشر است.

از میان قواعد و هنجارهای حقوق بشر یک دسته حقوق برجسته و غیر قابل نقض یا غیر قابل انحراف و به عبارتی قواعد بنیادین وجود دارند. اعتقاد بر این است که این قواعد بنیادین حقوق بشر در عرصه روابط بین‌الملل از قواعد آمره حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند. لذا با توجه به ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین و با توجه به روح میثاق‌ها، کنوانسیون‌های بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر و حقوق بین‌الملل عرفی می‌توانیم اعتراف کنیم که دو اصطلاح مزبور معنای واحدی در دنیای کنونی احراز کرده‌اند و احترام نسبت به قواعد بنیادین حقوق بشر به اندازه‌ای برای همگان ضرورت یافته و غیر قابل نقض بودن آن عمومیت یافته که این قواعد به عنوان قواعد آمره حقوق بین‌الملل نزد ملل متمدن پذیرفته شده است (ذاکریان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵۳).

از سوی دیگر نشانه‌هایی همسو وجود دارد که همگی بر وجود قواعدی والا در حقوق بشر دوستانه دلالت دارند. بررسی آرای قضایی بین‌المللی به ویژه آرای دیوان بین‌المللی دادگستری نشان می‌دهد که از میان قواعد حقوق بشردوستانه که از قدیم دارای ویژگی عرفی بوده‌اند، اصولی هستند که اقتدار خاصی دارند. از این رو در قضیه نیکاراگوئه دیوان اعلام کرد: «رفتار ایالات متحده آمریکا را می‌توان در پرتو اصول کلی مبتیایی حقوق بشردوستانه ارزیابی کرد. به

نظر دیوان معاهدات ژنو به جهاتی گسترش این اصول و از جهاتی بیان کننده آنها هستند.^۱ ده سال بعد به نحو روشن تری دیوان در رأی مشورتی مربوط به مشروعیت تهدید یا به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای به وجود "اصول عمده اساسی موجود در متون پایه حقوق بشردوستانه" استناد نمود و موارد آن را بر شمرده مانند: حفاظت از جمعیت غیر نظامی و اموال دارای جنبه غیر نظامی، تمایز رزمنده و غیررزمنده، ممنوعیت به کارگیری سلاح‌هایی که هدف نظامی و غیر نظامی را تفکیک نمی‌کنند، ممنوعیت ایجاد درد و رنج زاید برای رزمنده یا در حقیقت محدودیت انتخاب وسایل جنگی.^۲ البته فهرستی که می‌توان پیشاپیش از آرای دیوان بین‌المللی دادگستری استخراج کرد مانند خود آرای از نظر تصریح و تنظیم و از نظر دامنه شمول چندان دقیق نیست، کامل هم نمی‌تواند باشد. از طریق استفاده از آرای قضایی آینده دیوان و بیش‌تر از آن از آرای دادگاه‌های کیفری بین‌المللی است که کاستی‌های فعلی بر طرف خواهد شد (دوپویی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲).

بدین ترتیب، ارزش‌ها در جامعه بین‌المللی از منابع گوناگون بروز پیدا می‌کنند، گاهی اوقات قابل جمع نیستند یا انحصاری هستند. از این رو، تعجب ندارد که محدوده ارزش‌های جهانی مشترک چندان گسترده نیست و در آینده نزدیک نشانه‌ای از افزایش آن مشاهده نمی‌شود. این نشان می‌دهد که چرا محدوده قواعد آمره حقوق بین‌الملل اندک است (زیمک،^۳ ۲۰۰۰، ص ۸). به نظر می‌رسد برای احراز وجود چنین قواعدی آمیزه‌ای از معیارهای شکلی و ماهوی باید در کنار هم قرار گیرند، یعنی هم اثبات این امر که اجرای قاعده ادعایی ارزش‌ها و مصالح عالی جامعه بین‌المللی را تأمین می‌کند و هم این که جامعه بین‌المللی تخطی از آن را منع کرده باشد (زمانی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۱). در این صورت نقش دیوان بین‌المللی دادگستری بسیار تعیین کننده خواهد بود.

رابطه قواعد آمره با "تعهدات در قبال همگان"

اثر یک قاعده حقوقی ایجاد تعهدات الزام‌آور برای برخی از تابعان حقوق بین‌الملل و حقوقی به نفع برخی دیگر از تابعان است. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در قضیه جبران خسارت وارده به نیروهای ملل متحد این اصل را مورد تأکید قرار می‌دهد که فقط

1. ICJ Reports, 1986, p.113, para.218

2. ICJ Reports, 1996, para.78

3. Zemanek.

طرفی که نسبت به او تعهد بین المللی بر عهده گرفته شده می تواند در رابطه با نقض آن تعهد اقامه دعوی کند.^۱ به عبارت دیگر، دولت ها در خصوص رعایت تعهدات بین المللی در یک مفهوم مطلق از حق کلی برخوردار نیستند.

با این همه به نظر می رسد که حقوق بین الملل روندی را تجربه می کند که در آن تابعان فعال و منفعل هنجارهای بین المللی کم تر مشخص هستند. کوتاه سخن این که پس از پذیرفتن قاعده آمره در کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات، ایده نفع جامعه بین المللی در خصوص رعایت (اجرای) حقوق بین الملل توسط دیوان بین المللی دادگستری مورد حمایت قرار گرفت. دیوان در قضیه بارسلوناتراکشن اشعار می دارد: «به ویژه باید میان تعهدات یک دولت در قبال جامعه بین المللی درکل و آنهایی که در زمینه حمایت دیپلماتیک در برابر دولتی دیگر ایجاد می شوند، تمایز اساسی قایل شد. دسته نخست بنا به ماهیت خود به همه دولت ها مربوط می گردند. با توجه به اهمیت حقوق مضمون در تعهدات مزبور، همه دولت ها می توانند نفعی حقوقی در حمایت از آنها برای خود قایل شوند؛ آنها "تعهدات در قبال همگان" می باشند.

چنین تعهداتی در حقوق بین الملل معاصر، برای مثال از غیر قانونی شدن اعمال تجاوزکارانه، نسل کشی و هم چنین از اصول و قواعد مربوط به حقوق اساسی انبای بشر از جمله جلوگیری از بردگی و تبعیض نژادی سرچشمه می گیرند. برخی از این حقوق حمایتی وارد حقوق بین الملل عام شده اند...، برخی دیگر از طریق اسناد بین المللی دارای خصوصیت جهانی یا نیمه جهانی اعطا شده اند».^۲

این عبارت دیوان به عنوان "مقدمات حکم"^۳ محسوب می شود، زیرا در خصوص حقایق قضیه، ادعا نشده بود که یک "تعهد در قبال همگان" نقض گردیده است. با وجود این، اظهار نظر به عمد از سوی دیوان مطرح شده و مورد حمایت دوازده قاضی واقع شده است (جورگانسن^۴، ۲۰۰۰، ص ۹۳). بدین ترتیب، دیوان تمایز اساسی روشنی میان "تعهدات در قبال همگان" و سایر تعهدات حقوق بین الملل قایل می شود. کمیسیون حقوق بین الملل این اظهارات دیوان را این گونه تفسیر می کند که یک تعداد از تعهدات بین المللی وجود دارد که به جهت اهمیت موضوع آنها برای جامعه بین المللی درکل، تمام دولت ها در خصوص اجرای شان

1. ICJ Reports, 1949, para. 174, 181-2.

2. ICJ Reports, 1970, p.32.

3. Obiter Dictum.

4. Jorgonsen.

نفع حقوقی دارند.^۱

در مقایسه مفهوم "تعهدات در قبال همگان" با مفهوم قواعد آمره یک مسأله باید مورد توجه قرار گیرد. وقتی به قواعد آمره اشاره می‌شود، همواره اشاره به هنجارها است، در حالی که وقتی به "در قبال همگان" اشاره می‌شود همواره اشاره به تعهدات است. یک قاعده آمره شبیه سایر قواعد بین‌المللی نه تنها ایجاد تعهد می‌کند، بلکه سایر روابط حقوقی را نیز ایجاد می‌نماید. برای مثال مطابق تعریف قواعد آمره در ماده ۵۳ کنوانسیون وین یک عنصر اساسی، عدم اختیار دولت‌ها در انعقاد معاهده برخلاف یک قاعده آمره است.

گاهی اوقات ممکن است اصطلاح "در قبال همگان" را به جای تعهدات برای قواعد به کار برند. برای مثال در یک مفهوم وسیع تمام قواعد عرفی "در قبال همگان" اعمال می‌شود. هرچند با توجه به پاره‌ای توضیحات متوجه تفاوت کاربرد اصطلاح "در قبال همگان" در معنای درست آن می‌شویم. نخست، این که یک دولت می‌تواند از اعمال قواعد عرفی براساس اصل اعتراض مداوم فرار کند، چنانچه از ابتدای شکل‌گیری قاعده عرفی به آن اعتراض نموده باشد. دوم، اینکه به غیر از موردی که قاعده عرفی بین‌المللی به قاعده آمره تبدیل شده باشد، دولت‌ها می‌توانند از طریق معاهده از اجرای آن عدول نمایند. سوم، این که فرض کنیم قاعده عرفی نسبت به تمام دولت‌ها لازم الاجرا باشد، به دلیل این که هیچ دولتی به آن اعتراض نکرده است یا از آن عدول نکرده، یک عرف بین‌المللی می‌تواند معمولاً مجموعه‌ای از روابط دو جانبه و مجزا میان دولت‌ها به وجود آورد و نه روابطی میان یک دولت از یک سو و جامعه بین‌المللی در کل از سوی دیگر. در مجموع صحبت کردن از تمام قواعد عرفی به مانند این که "در مقابل همگان" قرارگیرند، امکان‌پذیر است، اما نه در مفهوم فنی که دیوان بین‌المللی دادگستری در مقدمات حکمش به مفهوم "تعهدات در قبال همگان" اشاره کرده است (راگازی، ۲، ۲۰۰۰، ص ۱۹۰).

برعکس، نمونه‌هایی بوده که صفت امری حمل بر تعهدات شده تا قواعد. برای مثال، این در حکم دیوان در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در تهران اتفاق افتاده است. دیوان در قرار اقدامات موقتی به "تعهدات امری"^۳ مشخص در روابط دیپلماتیک و کنسولی اشاره می‌کند.^۴ سپس در حکم خود در ماهیت بیان می‌دارد که روابط دیپلماتیک تنش‌زا میان

1. YILC, Vol. II, 1976, p. 2

2. Ragazzi.

3. Imperative Obligation.

4. Order of 15 December 1979, ICJ Reports 1979, p.20, 41.

ایالات متحده و ایران تأثیری بر خصوصیت امری تعهدات حقوقی لازم‌الاجرا برای ایران ندارد و توجه کل جامعه بین‌المللی را به زیان غیرقابل جبران ناشی از چنین حوادثی همچون گروگانگیری در ایران جلب می‌کند.^۱

این گونه عبارات در قرار و حکم دیوان سبب اختلاف دیدگاه میان حقوق‌دانان شده است، مبنی بر این که آیا دیوان قصد داشته است به مفاهیم قواعد آمره و "تعهدات در قبال همگان" اشاره نماید حتی بدون این که به طور صریح از این اصطلاحات استفاده نماید. نکته این است که عبارت تعهدات امری که توسط دیوان به کار رفته است یک اصطلاح جدیدی نیست که با ملاحظه سابق که در ابتدا بیان شد تضاد داشته باشد. اگر غیر از این باشد مقایسه دو مفهوم با یکدیگر به طور نظری بدون استفاده خواهد بود. می‌توان نهادها یا مفاهیم متعلق به یک دسته را مقایسه نمود، مانند یک قاعده با قاعده دیگر یا تعهد با تعهد دیگر، اما نه یک قاعده با یک تعهد (راگازی، ۲۰۰۰، ص ۱۹۳).

رابطه میان قواعد آمره و "تعهدات در قبال همگان" در چارچوب سؤالات ذیل بهتر می‌تواند درک شود: آیا قواعد آمره فقط به "تعهدات در قبال همگان" منجر می‌شود؟ برعکس آیا "تعهدات در قبال همگان" فقط از قواعد آمره ناشی می‌شود؟

- آیا قواعد آمره فقط به "تعهدات در قبال همگان" منجر می‌شود؟

هر چهار نمونه از "تعهدات در قبال همگان" ارایه شده توسط دیوان در قضیه بارسلونا تراکشن از قواعد آمره ناشی می‌شوند. این حقیقت مهم است و شباهت‌های نزدیک میان این دو مفهوم را تأیید می‌کند. در واقع مترقی‌ترین نوع از "تعهدات در قبال همگان" از قواعد آمره حقوق بین‌الملل ناشی می‌شوند. این نوع تعهدات ناشی از قواعد آمره از "تعهدات در قبال همگان" معمولی متفاوت هستند، زیرا از ارزش‌ها و منافع مشترک یک گروه از دولت‌ها حمایت نمی‌کنند، بلکه از ارزش‌های اساسی که جامعه بین‌المللی در کل براساس آن بنا شده است حمایت می‌کنند (اسکوبی^۲، ۲۰۰۲، ص ۱۲۱).

مفاهیم قواعد آمره و "در قبال همگان" اغلب به عنوان دوروی یک سکه تلقی می‌شوند. در واقع منطبق حقوقی از این نظر حمایت می‌کند که هر قاعده آمره ضرورتاً باید یک "تعهد در قبال

1. ICJ Reports, 1980, p.41, 88, 42, 92.

2. Scobbie, Iain

همگان" ایجاد نماید (بسیونی^۱، ۱۹۹۶، ص ۷۲). در تفسیر مواد ۴۰ و ۴۱ طرح مسؤولیت دولت ۲۰۰۱، کمیسیون گوشتزد می‌کند مفاهیم بنیادی قواعد آمره و "تعهد در قبال همگان" به لحاظ ماهوی با یکدیگر همپوشانی دارند. توضیح کمیسیون درباره همپوشانی و نتایج تکمیلی این است که موارد و مصادیق "تعهدات در قبال همگان" همگی مربوط به تعهدات ناشی از قواعد آمره هستند. همچنان که مثال‌های قواعد آمره ارائه شده توسط کمیسیون بین‌الملل در تفسیر خود پیرامون آنچه در ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین آمده متضمن "تعهدات در قبال همگان" است. اما حداقل یک تفاوت قابل تاکید است. در حالی که در مورد قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام، دامنه و برتری داده شده به تعدادی مشخص از تعهدات اساسی مطرح است، در "تعهدات در قبال همگان" اساساً مسأله نفع حقوقی تمام دولت‌ها در اجرای آنها است که موضوعیت دارد، یعنی قابلیت استناد به مسؤولیت دولت خاطی.

در نتیجه هرکدام از این دو مفهوم لوازمی را دربردارند: اولاً، نقض عمده تعهدات ناشی از قواعد آمره موجب نتایج تکمیلی (ماده ۴۱ طرح ۲۰۰۱) است نه فقط برای دولت مسؤول، بلکه برای تمامی دولت‌های دیگر. ثانیاً، همه دولت‌ها حق دارند از نقض "تعهدات در قبال همگان" از دولت خاطی مطالبه مسؤولیت نمایند.^۲

پس از این بررسی و مقایسه به سؤال اصلی بازمی‌گردیم. مثال‌های ارائه شده توسط دیوان به تنهایی برای این استنباط کافی نیست که تمام قواعد آمره فقط به "تعهدات در قبال همگان" منجر می‌شود. دلیل خصوصیت "در قبال همگان" بودن یک تعهد بین‌المللی آن نیست که این تعهد واجد معیارهای قواعد آمره می‌باشد. لذا در حالی که خصوصیت آمره بودن یک قاعده ممکن است اثبات این مسأله که "تعهد در قبال همگان" است را آسان‌تر سازد، استدلال‌های حمایت‌کننده دیگری به طور مجزا برای اثبات خصوصیت آمره بودن یک قاعده و به همین نحو در خصوص "در قبال همگان" بودن یک تعهد به کار خواهد رفت (راگازی، ۲۰۰۰، ص ۱۹۴).

به علاوه همانگونه که بیان شد، روابط حقوقی معینی از یک قاعده آمره ناشی می‌شود (همچون موارد مربوط به استناد به بی‌اعتباری یک معاهده) که "در قبال همگان" نیستند و فقط در رابطه با طرف‌های معاهده‌ای که از قاعده آمره مورد نظر منحرف شده‌اند، مطرح

1. Bassiouni

2. ILC, Report, 53 Session., Commentary to Chapter III, Part Two, YILC, Vol. II, Part two, 2001, p.112.

می‌شوند. از این رو نتیجه می‌شود که روابط پیچیده‌ای که همیشه بین یک قاعده و تعهدات ناشی از آن وجود دارد، مستلزم آن است که در بیان این که روابط حقوقی ناشی از یک قاعده آمره دقیقاً "در قبال همگان" هستند یا نه احتیاط زیادی صورت گیرد.

– آیا "تعهدات در قبال همگان" فقط از قواعد آمره ناشی می‌شوند؟

پرفسور سیمما در مقاله‌ای (سیمما^۱، ۱۹۹۴، ص ۲۲۹) در اولین دیدگاهش، خصوصیت "در قبال همگان" بودن را به آن دسته از تعهداتی محدود می‌کند که از قواعد آمره ناشی می‌شوند، هنگامی که او می‌نویسد: «قواعد آمره و "تعهدات در قبال همگان" هر دو دوروی یک سکه‌اند» (همان، ص ۳۰۰)، اما او سپس این دیدگاه خود را اصلاح می‌کند، زمانی که در رابطه با معاهدات حقوق بشری بیان می‌دارد: «اگر من مجاز به تغییر معنای مفهوم شناخته شده برای یک لحظه باشم، تعهدات ناشی از چنین معاهداتی می‌تواند "تعهدات در قبال همگان" تلقی شوند هرچند "در قبال همگان" در سیاق مورد نظر ما به حلقه‌ای از سایر طرف‌های قرارداد محدود می‌شود» (همان، ص ۳۷۰).

با وجود همپوشانی اساسی میان این دو مفهوم و این که گفته شده پیشرفته‌ترین نوع از "تعهدات در قبال همگان" از قواعد آمره ناشی می‌شوند، و با وجود این که هر دو مفهوم برای حمایت از منافع مشترک و ارزش‌های والای انسانی حائز اهمیت‌اند، اما تمام "تعهدات در قبال همگان" از قواعد آمره ناشی نمی‌شوند و بدین ترتیب تمام "تعهدات در قبال همگان" در ماهیت آمره نیستند.

در قضیه بارسلونا تراکشن دیوان تلاش نمود تمایز اساسی میان تعهدات بین‌المللی و از این رو اعمالی که در نقض چنین تعهداتی صورت می‌گیرد، ایجاد نماید. به علاوه دیوان به طور ضمنی شناسایی می‌کند که تمایز باید بر تعیین تابعاتی که حق دارند به مسئولیت دولت استناد نمایند، تأثیر داشته باشد. از نظر دیوان در واقع یک تعداد از تعهدات بین‌المللی – اگر چه محدود – وجود دارد که به دلیل اهمیت‌شان برای جامعه بین‌المللی در کل، برخلاف سایر تعهدات تمام دولت‌ها در مورد آنها نفع حقوقی دارند. لذا تعهدات توصیف‌شده توسط دیوان، "در قبال همگان" هستند در ابتدای امر به خاطر ارزش ذاتی محتوای‌شان و در وهله دوم به خاطر ساختار حقوقی‌شان. ^۲ با این همه، آیا به لحاظ محتوای خاص "تعهدات در قبال همگان" و نیز نیاز آنها

1. Simma

2. Ago, Fifth Report on State Responsibility, YILC, Vol. II, Part 1, 1976, p.29, para. 89.

به درجه بالایی از حمایت در چارچوب جامعه بین‌المللی معقول است که فرض نماییم قواعدی که از آن این تعهدات ناشی می‌شود به عنوان یک قاعده، معیارهای قواعد آمره را داشته باشد. در نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز اگر چه "تعهدات در قبال همگان" و تعهدات ناشی از قواعد آمره دو روی سکه‌اند، اما به تمایز میان آنها اشاره می‌کند.^۱ از این رو است که به نقض شدید تعهدات ناشی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام در فصل مربوط به نتایج خاص این نقض‌ها اشاره می‌شود و مفهوم تعهدات در قبال جامعه بین‌المللی در کل در ماده ۴۸ که به بحث استناد به مسئولیت توسط دولتی غیر از دولت زیان دیده می‌پردازد، مورد اشاره قرار گرفته است.

در قضیه بارسلونا تراکشن، دیوان بین‌المللی دادگستری بیان می‌کند که "تعهدات در قبال همگان" هم‌چنین از اصول و قواعد مربوط به حقوق بشر، از جمله قاعده حمایت از منع بردگی و تبعیض نژادی ناشی می‌شوند. اصطلاح «از جمله» (including) به روشنی بیان می‌کند که اصول و قواعد بسیاری در ارتباط با حقوق بشر وجود دارند که "تعهدات در قبال همگان" ایجاد می‌نمایند. هم‌چنین مؤسسه حقوق بین‌الملل در عمومیت بخشیدن اظهار نظر دیوان در این حکم تردید نکرده است. چرا که مؤسسه بیان می‌دارد که تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در خصوص رعایت حقوق بشر همان‌گونه که توسط دیوان بیان شده، "در قبال همگان" هستند.^۲ این تعهدات نیز از تعهدات ناشی از قواعد آمره در زمینه حقوق بشر گسترده‌تر است. بنابراین "تعهدات در قبال همگان" و تعهدات ناشی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام دو دایره هم‌مرکز را تشکیل می‌دهند که اولی از دومی بزرگ‌تر است. نیتی که در پشت تئوری "تعهدات در قبال همگان" قرار دارد، اعلام پایان دوجانبه‌گرایی صرف و حمایت بین‌المللی از برخی قواعد اساسی به ویژه در خصوص حقوق بشر است. شبیه دکتترین قواعد آمره و نیز تئوری جنایات بین‌المللی که در جریان کار کمیسیون حقوق بین‌الملل بر روی طرح مسئولیت دولت مطرح بود، "تعهدات در قبال همگان" از ملاحظات اخلاقی بسیار قابل توجهی الهام گرفته است و هر سه برای حمایت از منافع مشترک و ارزش‌های اخلاقی اساسی طراحی شده‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت وصف قواعد آمره حقوق بین‌الملل، وصفی است که برای برخی قواعد بنیادین مطرح می‌شود و مستلزم

1. ILC, ILC Report, 53 Session, op.cit, para.7.

2. Resolution on the Protection of Human Rights and the Principle of Non – Intervention in the Internal Affairs of State, 13 September 1989.

مرتبه والا و تقدیمی است که باید برای آنها قایل بود. داشتن جنبه "در قبال همگان" به عنوان وصف برخی تعهدات بین‌المللی بعضاً ناشی از قواعد آمره است که همه دولت‌ها در رعایت آن منافع حقوقی دارند و در نتیجه می‌توانند در صورت نقض مسؤولیت هر دولت دیگری را مطرح نمایند..

کارکرد نظم عمومی بین‌المللی

تصور جامعه‌ای متشکل از افراد یا دولت‌ها که نظام حقوقی آن هیچ محدودیتی در مورد آزادی قراردادی مقرر نکند مشکل است (مکنایر^۱، ۱۹۶۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴). چنین ضرورت حقوقی نیز برای نظامی همچون نظام حقوق بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر است. از این دیدگاه قواعد نظم عمومی بین‌المللی همچون قواعد نظم عمومی داخلی جنبه امری دارند. منظور از امری بودن قواعد در نظام‌های حقوقی داخلی آن است که اشخاص اجازه ندارند بر خلاف آن با هم تراضی کنند، وگرنه یکی از اوصاف قانون امری و اجباری بودن آن است (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴). در واقع قوانین امری در برابر قوانین تکمیلی مطرح می‌شود.

همان‌گونه که در بحث نظم عمومی در نظام‌های حقوقی ملی ملاحظه شد، در چنین نظام‌هایی قواعد نظم عمومی به عنوان قواعد امری در حوزه حقوق خصوصی کاربرد پیدا می‌کند. یعنی جایی که آزادی قراردادی و یا اجرای قانون خارجی حاکم بر روابط خصوصی دارای عنصر خارجی مطرح می‌شود. در واقع هدف صیانت از منافع و مصالح جامعه در برابر منافع فردی افراد است. به نظر می‌رسد که قواعد نظم عمومی بین‌المللی نیز یک چنین فلسفه و هدفی را دنبال می‌کنند. بدین معنا که ماهیت توافقی حقوق بین‌الملل نباید موجب شود که دولت‌ها بتوانند از طریق توافق برخی از ارزش‌ها و منافع عالی مشترک جامعه بین‌المللی را زیر پا گذارند. ماده ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات تلاش می‌کند با تایید قواعد امری در نظام حقوق بین‌الملل از وجود نظم عمومی بین‌المللی خیر دهند، هرچند نتوانسته معیاری معین برای تشخیص این قواعد عرضه بدارد.

برخی پیوند میان قواعد آمره و نظم عمومی بین‌المللی را رد می‌کنند و بیان می‌دارند که در تهیه پیش نویس کنوانسیون وین ۱۹۶۹ کمیسیون به طور رسمی پیوند میان دو مفهوم را کنار گذاشت و مفهوم نظم عمومی بین‌المللی در آخرین گزارش والدوک و گزارش آخر کمیسیون

1. McNair

منعکس نشد (استاکی^۱، ۱۹۷۴، صص ۹ و ۱۰). استدلال قانع کننده نیست، حداقل به این دلیل که قواعد آمره فقط از جنبه حقوق معاهدات توسط کمیسیون حقوق بین الملل مورد توجه قرار گرفت. در هر حال کمیسیون حقوق بین الملل هرگز به طور رسمی دو مفهوم را از یکدیگر جدا نساخت. البته این نویسندگان خود اذعان دارند که چنین جدایی منطقی نیست (استاکی، ۱۹۷۴، ص ۱۰). در واقع نظم عمومی بین المللی تنها اگر قواعد آمره مورد پذیرش واقع شود، ممکن می باشد. قواعد آمره با بی اعتبار ساختن معاهدات مغایر به عنوان نظم عمومی عمل می کنند. بر این اساس مرون تأکید می کند که مفاهیم اساسی قواعد آمره و نظم عمومی بین المللی هر دو در یک مسیر عمل می کنند و غیر قابل تفکیک هستند (مرون^۲، ۱۹۸۶، ص ۱۹۸).

تاریخ تدوین ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات نشان می دهد که این ماده به نظم عمومی اشاره دارد. گزارشگری ویژه لوترپاخت نامشروع بودن موضوع معاهدات را با تجاوزات به نظم عمومی بین المللی پیوند می داد^۳. والدوک گزارشگر ویژه نیز تأکید می نمود که بطلان معاهدات متعارض با قواعد آمره مستلزم وجود یک نظم عمومی بین المللی مشتمل بر قواعدی است که از خصوصیت آمره بر خوردار باشند^۴. در کنفرانس وین برخی کشورها مفهوم نظم عمومی بین المللی را بر قاعده آمره ترجیح می دادند^۵. در هر حال ماده ۵۳ شبیه مقررات نظام های حقوقی ملی موافقت نامه های بین المللی که مخالف نظم عمومی بین المللی هستند را بی اعتبار می سازد. لذا نظم عمومی بین المللی از همان پایه مفهومی و کارکرد نظم های عمومی در نظام های حقوقی ملی برخوردار است، البته با تفاوت های معین.

نظم عمومی بین المللی هرگونه تفاوت میان جنبه های داخلی و بیرونی نظم عمومی شبیه نظم عمومی داخلی و نظم عمومی در حوزه حقوق بین الملل خصوصی در نظام های حقوقی ملی یا دکتترین نسبی بودن (نسبیت) را نمی پذیرد. نظام های حقوقی ملی محدودیت سرزمینی دارند و در مورد اشخاص و وقایعی که در چارچوب سرزمین شان قرار می گیرند یا در مورد رفتار اتباعشان اعمال می شوند. به این دلیل است که آنها قوانین خارجی مشخص یا وضعیت های خارج از نظام حقوقی مقرر دادگاه را تحمل می کنند، حتی اگر آنها در بادی امر با نظم عمومی

1. Sztucki

2. Meron.

3. Report on the Law of Treaties, YILC, Vol. II, 1954, p. 154-155.

4. YILC, Vol. II, 1963, p. 52.

5. UNCLT First Session (1969), p. 323 (Switzerland).

مقر دادگاه در تعارض باشند. بنابراین نظام‌های عمومی ملی جهت‌گیری سرزمینی و ملی دارند و گاهی اوقات به وسیله دکتین‌های نسبت محدود می‌شوند (ارکلش ویلی، ۲۰۰۸، ص ۳۱).

از طرف دیگر، نظام حقوقی بین‌المللی بر کل جامعه حقوقی بین‌المللی اعمال می‌شود و هیچ عمل یا وضعیت مغایر حقوق بین‌الملل نمی‌تواند خارج از این نظام حقوقی قرار گیرد. از این رو، دکتین‌های نسبت از لحاظ نظم عمومی بین‌المللی فاقد مفهوم معنا داری هستند. قانون یا اقدام وضع یا اجرا شده در چارچوب یک نظام حقوقی ملی که با نظم عمومی بین‌المللی در تعارض قرار می‌گیرد، هرچند در داخل آن نظام ملی معتبر تلقی می‌شود، از نظر نظام حقوقی بین‌المللی فاقد اعتبار است و مشمول ضمانت اجرا خواهد شد. نظام‌های حقوقی ملی از یگدیگر مستقل هستند، اما از نظام حقوق بین‌الملل مستقل نیستند. حقوق یک کشور کشورهای دیگر را ملزم نمی‌سازد، اما حقوق بین‌الملل تمام کشورها را ملزم می‌سازد. یک قاعده حقوق ملی نمی‌تواند عدم اجرای حقوق بین‌الملل را توجیه کند. از این رو یک نظم عمومی بین‌المللی واقعی نمی‌تواند به شیوه متفاوت اجرا شود، بلکه باید در مورد اعمال صورت گرفته در سطح ملی یا بین‌المللی به یک شیوه برخورد نماید (ارکشن ویلی، ۲۰۰۸، ص ۳۱).

نتیجه

نظم عمومی مشتمل بر ارزش‌ها و مصالح عالی جامعه مفهومی شناخته شده در نظام‌های حقوقی ملی است. کارکرد مهم نظم عمومی ملی تحدید اصل آزادی قراردادی و ممانعت از اجرای احکام محاکم قضایی و داوری خارجی است. متولی اعمال نظم عمومی ملی نیز محاکم ملی هستند.

ایده نظم عمومی بین‌المللی مشتمل بر ارزش‌ها و مصالح عالی جامعه بین‌المللی نیز همزمان با ظهور مفهوم جامعه بین‌المللی مطرح گردید. شکل‌گیری تدریجی یک جامعه بین‌المللی - اگرچه هنوز کاملاً توسعه نیافته است - و پذیرش ارزش‌ها و مصالح عالی مشترک دیگر مورد تردید نیست. در این میان فعالیت سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای از یک سو و تلاش‌های سایر فعالان جامعه مدنی جهانی، یعنی سازمان‌های غیر دولتی تأثیر زیادی بر پیشرفت و ترقی ارزش‌ها و منافع و مصالح فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بشردوستانه مشترک داشته و به طور قابل ملاحظه‌ای محتوای ماهوی و کیفیت قواعد حقوق بین‌الملل را تغییر داده است. منافع و مصالح مشترک در زمینه‌های مشخصی چنان اهمیت

یافته‌اند که اصول و قواعد نظم عمومی بین‌المللی را شکل داده‌اند. در حالی که حقوق بین‌الملل کلاسیک در جوهر و ذاتش حقوق بین‌الدولی است که حقوق و تعهدات میان دو یا چند کشور را ارایه می‌دهد، اصول و قواعد نظم عمومی بین‌المللی تعهدات کشورها را نسبت به کل جامعه بین‌المللی مطرح می‌سازند. با وجود این مفهوم نظم عمومی بین‌المللی و محتوای و نتایج حقوقی آن در مرحله توسعه قرار دارد.

کارکرد مهمی که در نظام حقوق بین‌الملل برای نظم عمومی بین‌المللی پذیرفته شده است در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ در ماده ۵۳ و ۶۴ مقرر شده است. در واقع قواعد آمره به عنوان قواعد نظم عمومی بین‌المللی بر آزادی ارادی دولت‌ها اولویت دارند. همان گونه که در نظام‌های حقوقی ملی، جامعه نقض پاره‌ای از مقررات نظم عمومی را مستلزم مجازات می‌داند، در نظام حقوقی بین‌المللی نیز در زمینه مسئولیت کیفری دولت ناشی از نقض اصول و قواعد آمره تلاش‌هایی از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد صورت گرفت که به نتیجه قابل قبول منتهی نشد و مسئولیت کیفری کنار گذاشته شد. لذا کمیسیون در طرح نهایی مسئولیت بین‌المللی دولت سال ۲۰۰۱ صرفاً به بیان پاره‌ای نتایج خاص برای نقض قواعد آمره بسنده نمود.

در حالی که در نظام‌های حقوقی ملی دادگاه‌های داخلی مسئولیت صیانت از نظم عمومی را عهده‌دار هستند. در نظام بین‌المللی اگرچه دیوان بین‌المللی دادگستری در صورت طرح دعوی قادر است حکم به ابطال معاهدات مغایر قواعد نظم عمومی بین‌المللی بدهد، لیکن از یک طرف دیوان بدون رضایت دولت‌ها قادر به رسیدگی به چنین پرونده‌هایی نیست و از طرف دیگر، چون تعهدات ناشی از قواعد آمره، "تعهدات در قبال همگان" است به دلیل عدم وجود مدعی‌العموم در نظام حقوق بین‌الملل تک تک اعضای جامعه بین‌المللی در خصوص اجرای قواعد آمره نفع حقوقی داشته می‌توانند به دنبال اجرای قواعد نظم عمومی بین‌المللی باشند.

نکته قابل توجه آن است که آیا این اقدام فردی دولت‌ها در پاسداری از نظم عمومی بین‌المللی با اصل مفهوم نظم عمومی در تعارض قرار نمی‌گیرد. آیا جامعه بین‌المللی که در حوزه‌های اقتصادی و تجاری توانسته سازوکارهای سازمان یافته جهت اجرای قواعد اقتصادی و تجاری بیابد، نمی‌تواند در زمینه اجرای قواعد اساسی جامعه بین‌المللی به چنین سازوکارهایی دست یابد. به نظر می‌رسد با اصلاحات بنیادی در ساختار و کارکردهای سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان جهانی با اهداف جهانی و صلاحیت‌های عام می‌توان از فرآیند فردی شدن

اجرای قواعد نظم عمومی بین‌المللی پرهیز نمود.
لذا به دلیل عدم تکامل حقوق بین‌الملل و ماهیت متفاوت آن با نظام‌های حقوقی ملی انتقال
برخی مفاهیم و اصول از نظام‌های حقوقی ملی به نظام حقوق بین‌الملل به آسانی صورت
نخواهد گرفت.



منابع و مأخذ

۱. الفت، نعمت‌الله (۱۳۸۴)، "نظم عمومی و الزام به انعقاد قرارداد"، مجله فقه و حقوق، سال دوم، زمستان.
۲. الماسی، نجادعلی (۱۳۷۲)، "تعارض قوانین"، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳. ابدالی، مهرداد و محمد عیسی تفرشی (۱۳۸۳)، "بررسی قراردادهای نامشروع (مغایر نظم عمومی) در حقوق فرانسه، انگلیس و ایران"، مجله مدرس علوم انسانی، ویژه حقوق، (پیاپی ۳۷).
۴. احمدی و استانی، عبد الغنی (۱۳۴۱)، "نظم عمومی در حقوق خصوصی"، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۵. ارکلیش ویلی، الکساندر (۱۳۸۴)، "تأثیر قواعد آمره حقوق بین‌الملل بر تفسیر و اجرای قطع‌نامه‌های شورای امنیت"، ترجمه سید قاسم زمانی، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۷.
۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۸)، "جامعه مدنی جهانی"، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران، نشر دادگستر.
۷. دوپویی، پی‌یر - ماری (۱۳۶۹)، "ملاحظات پیرامون جرم بین‌المللی دولت"، ترجمه حسین نجفی ابرندآبادی، مجله حقوقی، شماره ۱۳، پاییز و زمستان.
۸. دوپویی (۱۳۸۴)، "قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل کیفری و قواعد آمره"، ترجمه سید علی هنجنی، مجله حقوقی، شماره ۳۳.
۹. ذاکریان، مهدی (۱۳۷۹)، "فراگرد تبدیل قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره"، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۴، زمستان.
۱۰. رستم زاده، حسینقلی (۱۳۸۴)، "جامعه بین‌المللی و تعهدات بین‌المللی *erga omnes*"، مجله حقوقی، شماره ۳۳.
۱۱. زمانی، سید قاسم (۱۳۷۷)، "جایگاه قواعد آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل"، مجله حقوقی، شماره ۲۲.
۱۲. سیف‌زاده، سید حسن (۱۳۷۰)، "تحول در مفهوم منافع ملی: جایگزینی آن با مفهوم

۱۲. مصالح متقابل بشری"، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۲۰.
۱۳. شریفی، محسن (۱۳۸۷)، "دیوان بین‌المللی دادگستری و تعهدات *erga omnes*"، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال بیست و دوم، شماره ۴.
۱۴. صادقی، محسن (۱۳۸۴)، "مفهوم و اعمال نظم عمومی در مراجع قضایی و شبه قضایی و جلوه‌های نوین آن"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۸.
۱۵. عالم زاده، محمد (۱۳۷۳)، "نظم عمومی در حقوق بین‌الملل خصوصی"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
۱۶. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۱)، "ملل متحد و آرمان بشریت"، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۵-۳۶.
۱۷. _____ (۱۳۷۹)، "حقوق بین‌الملل معاهدات"، تهران، فرهنگ نشر نو.
۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۲)، "حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، ج اول، چ دوم، تهران، انتشارات بهنشر.
۱۹. _____ (۱۳۶۹)، "مقدمه علم حقوق"، تهران، بهنشر - انتشارات مدرس.
۲۰. کسجیان، کاترین (۱۳۸۷)، "نظم عمومی در حقوق اروپا"، ترجمه فیض‌الله جعفری، مجله حقوقی، شماره ۳۸، بهار و تابستان.
۲۱. کک دین، نگوین، پاتریک دینی و آلن پله (۱۳۸۳)، "حقوق بین‌الملل عمومی"، ترجمه حسن حبیبی، ج دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
۲۲. لافورس، کوپنول (۱۳۷۹)، "حقوق بین‌الملل خصوصی"، ترجمه مهدی حدادی، قم، مجتمع آموزش عالی قم.
23. Alexidze, Levan (1981), "Legal Nature of Jus Cogens in Contemporary International Law", R. D. C., Vol. 172.
24. Bassiouni, M. C (1996), "International Crimes: Jus Cogens and Obligation Erga Omnes Law and Contemporary Problems", EJIL, Vol. 59, No. 4.
25. Carrillo Salcedo, J. A (1997), "Reflection on the Existence of a Hierarchy of Norms in International Law", EJIL, Vol. 8, No. 4.
26. Dowrkin, Ronald (1986), "Law's Empire", London, Fontana Press.
27. Dunne, T (1998), "Inventing International Society: A History of English School", London, Macmillan.
28. Dupuy, P. M (1995), "Droit International public", 3ed.
29. ICJ Reports 1979.
30. ICJ Reports, 1949.
31. ICJ Reports, 1970.
32. ICJ Reports, 1980.
33. ICJ Reports, 1986.

34. ICJ Reports, 1996.
35. Jaenicke, Gunther(1985), "*International public order*", Encyclopedia of Public International Law, Vol. 7.
36. Jorgensen, N. H. B(2000), "*The Responsibility of States for International Crimes*", Newyork, Oxford Uni. Press.
37. McNair, L(1961), "*The Law of Treaties*", USA, Oxford University Press.
38. Meron,T(1986), "*On a Hierarchy of International Human Rights*", AJIL, Vol. 80, No.1.
39. Orakhelashvili, A(2008), "*Peremptory Norms in Internatioanl Law*", oxford university press.
40. Ragazzi, M(2000), "*The Concept of International Erga Omnes*", Oxford, Clarendon.
41. Scobbie,Iain(2002), "*The Invocation of Responsibility for the Breach of Obligation Under Peremptory Norms of General International Law*", EJIL, Vol. 13, No. 5.
42. Simma, B(1994), "*From Bilateralism to Community Interest in International Law*", RDC,Vol. 250(VI).
43. Sztucki, J(1974), "*Jus Cogens and the Vienna Convention on the Law of Treaties*", New York, Springer- Verlag.
44. YILC,Vol. II, Part2, 2001.
45. YILC ,Vol. II, Part 1. 1976.
46. YILC, Vol. II, 1976.
47. YILC,Vol. II, 1954.
48. YILC,Vol. II,1963.
49. Zemanek, karl(2000), "*New Trends in the Enforcement of Erga Omnes Obligation*", Maxplank UNYB, Vol. 4.

